



رویکردی تعلیمی بر مفهوم واژه عشق در گزیده ای از منظومه های غنایی قرن های هفتم تا نهم

یوسف صفیان بلداجی^۱

دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، دهقان

احمد رضا یلمه ها^۲ (نویسنده مسئول)

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، دهقان

عطاالله رادمش^۳

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد

چکیده:

این پژوهش در پی بررسی واژه عشق در منظومه های غنایی هفتم تا نهم است و مساله اصلی آن پاسخ به این پرسش است که سراینده گان این دوره زمانی با مواجهه با واژه عشق چه توصیه ای برای مخاطبان خود داشته اند و یا ایشان را به تشویق یا تحذیر رهنمون ساخته اند در این میان از مثنوی های

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۲۵

۱. u.safian@yahoo.com

۲. comayalameha@yahoo.com

۳. a_radmanesh^{۲۱}@yahoo.com

عاشقانه محمد عصار تبریزی، نزاری قهستانی و خواجوی کرمانی وقاضی مسعود قمی، امین احمد صافی و سلیمی جرونی بهره گرفته شده است و چنین مشخص می شود که در تعلیم عشق شاعران مذکور بیشتر با دید مثبت به واژه عشق نظر داشته اند و خوانندگان را به گذشت و دوری از منیت و کمال گرایی تشویق نموده اند.

واژه های کلیدی: عشق، تعلیم، منظومه غنایی، قرن هفت و هشت

۱- مقدمه

ادبیات اندیشه های نابی است که از پیشینیان به ما رسیده است، شعر تعلیمی برخاسته از شعور و اخلاق آدمی است که تلاش می کند به بشر اندیشیدن و آنگاه پند پذیرفتن را یادآوری نماید تا بتواند خود و دنیای پیرامون را بشناسد، این شناخت خواننده را از دنیای بود به دنیای باید رهنمون می سازد.

یکی از انواع چهارگانه ادبی شعر غنایی است که آینه احساسات و عواطف شاعر است و غرض شاعر از آوردن این گونه شعر توصیف عواطف و نفسانیات بشر است که به صورت رباعی، غزل و مثنوی بروز می دهد (ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ۱۹). منظومه های عاشقانه در واقع مثنویاتی هستند که بر پایه ادبیات غنایی استوارند و عشق تنها درون مایه این منظومه هاست و «عشق در منظومه عاشقانه، صورت عینی و تفصیلی به خود می گیرد» (بورگل، ۱۳۷۴: ۱۹).

حرکت منظومه های عاشقانه بر اساس کلمه عشق با هدف تعلیم شکل گرفته است و پدید آورندگان اثر خود را نه فقط برای روایت و منظوم ساختن داستانی عاشقانه به وجود آورده اند بلکه در این بین با هدف تعلیم، تحذیر، تشویق و ... به این مهم پرداخته اند.

این داستانها گاهی به ناکامی و زمانی به شادکامی خاتمه می یابند که در گنجینه ادبیات ایران بخش بزرگی را به خود اختصاص داده است (صورتگر، ۱۳۸۴: ۷).

عشق کاربردی ترین کلمه در ادبیات غنایی به حساب می آید که این واژه را از حد گذشتن در دوستی و شیفته شدن و دیوانه شدن از نهایت دوستی در لغت معنی کرده اند و در اصطلاح متصوفه جمع کمالات را می گویند که در یک ذات باشد (گوهرین، ۱۳۸۰: ج ۱۱۸/۸).

درواقع گیاهی است که برتنه هر درختی بیچند آن را خشک می گرداند پس عشق هر تنی غیر محبوب را خشک می گرداند و ضعیف می سازد و عاشق اثری از عقل در او نیست و خواب و خوررا بر خود حرام می گرداند. (تهانوی، ج ۱۰/۱۲/۳) این واژه در قرآن هیچ گاه به کار نرفته است ولی با مترادفاتی مانند حب، شوق، انس و مودت کاربرد داشته است (محمدی، ۱۳۸۱: ۵۱) افلاطون در کتاب ضیافت از دونوع عشق سخن می گوید یکی عشق آسمانی که مختص عارفان و پرهیزگاران است و عشق زمینی که می بایست محتاطانه با آن برخورد نمود تا فرجام آن به بی بندو باری و هرزگی نرسد (افلاطون، ۱۳۸۵: ۷۶) همچنین در رساله فدروس عشق را «اشتیاق دارا شدن خوبی» و «تقاضای تملک زیبایی می داند (مدی، ۱۳۷۱: ۵) و یا «عشق کیفیتی نفسانی است مبتنی بر اشتیاق شدید به زیبایی» (همان: ۳۰) با این وجود در ادبیات فارسی می توان از سه نوع عشق سخن گفت نخست عشق ظاهری و ننگی دوم عشق های رمانتیک که بر اساس تناسب روحی دو طرف ایجاد می شود و سوم عشق آسمانی که منظور سرایندگان منظومه های غنایی همان عشق رمانتیک و یا اروتیک است، بنابراین هر کدام از سرایندگان بر حسب نگاه خود به فلسفه هستی و براساس روحيات خود عشق را وسیله ای برای بیان احساسات قرار داده اند و همین تفاوت در احساسات و دیدگاه ها موجب تقسیم عشق به حقیقی، مجازی و یا آسمانی و زمینی شده است. همچنانکه افرادی مثل سنایی، مولوی، عطار نگاهشان به عشق نگاهی عارفانه و روحانی است و در کنار آن شعرای دیگری مثل سعدی، خواجوی کرمانی، نزاری قهستانی و ... با پرداختن به عشق زمینی و گاهی ملکوتی منظومه های زیبایی خلق کرده اند. و هر کدام از پدیدآورندگان با دیدگاه شخصی خود به این کلمه نگریسته اند.

این نگارش در پی آن است مفهوم تعلیمی **واژه** عشق، در بین سرایندگان منظومه های عاشقانه قرون ششم تا نهم را بررسی نماید هرچند هر کدام از منظومه های غنایی این دو قرن مفاهیم تعلیمی بسیاری در منظومه های خود وارد ساخته اند که از حوصله بحث خارج است اما همانطور که اشاره شد بر آن هستیم نظر سرایندگان در مواجهه با واژه عشق را بررسی نمایم

تا آشکار گردد هر کدام از ایشان برای مخاطبان خود چه توصیه ای داشته اند و در این بین از سرایندگانی مانند نزاری قهستانی، محمد عصار تبریزی، خواجه کرمانی، خواجه مسعود قمی، سلیمی جرونی و امین احمدصافی نام می آوریم و این مفهوم را در منظومه های ایشان بررسی می کنیم.

۱- بیان مساله و پرسش پژوهش:

عشق از کلمه های کلیدی منظومه های غنایی به شمار می رود و تمام منظومه های غنایی عاشقانه از این واژه استفاده کرده اند و پرسش ما این است که سراینندگان این قرون در مواجهه با واژه عشق چه توصیه ای تعلیمی به عنوان نصیحت برای خوانندگان داشته اند و چگونه به این مفهوم نگریسته اند؟

۲- ۱ اهداف تحقیق و پیشینه پژوهش:

اگرچه مقاله های گوناگونی در مورد منظومه های غنایی نوشته شده است اما به مفهوم تعلیمی عشق به صورت مجزا در این قرون نگریسته نشده است و هدف اصلی این پژوهش بررسی مفهوم تعلیمی واژه عشق در منظومه های غنایی قرون هفتم تا نهم است که سراینندگان با کدام دیدگاه مثبت و یا منفی به این موضوع و تعلیم عشق پرداخته اند. اگرچه در مورد مفاهیم تعلیمی اخلاقی برخی منظومه های غنایی مقالاتی نوشته شده است اما این تحقیق در نوع خود جدید است.

۲- نزاری قهستانی در منظومه غنایی ازهر و مزهر:

حکیم شمس الدین بن محمد نزاری قهستانی (۶۴۵-۷۲۱) از شعرای اوایل قرن هشتم به شمار می رود. مثنوی ازهر و مزهر او شامل ده هزار و ششصد و دوازده بیت به نام شمس الدین علی شاه سروده است. مثنوی ازهر و مزهر را گاهی هرزدنامه هم نامیده اند. نزاری از علوم مختلف همچون قرآن و حدیث فلسفه و نجوم و تصوف آشنایی داشته است. وی در جوانی به خدمات دیوانی می شتابد و از راه اصفهان به تبریز در رکاب شمس الدین صاحب دیوان جوینی خدمت می کند و در سفرهایی از شهرهای اران و گرجستان و ارمنستان دیدن می کند.

(صفا: ۱۳۷۱، ج ۳/۲، ۹-۷۳۱) علاوه بر مثنوی غنایی ازهر و مزهر دیوان شعر او، دستورنامه و سفرنامه (سفر دو ساله) او را می‌توان از وی نام برد. نزاری در مثنوی ازهر و مزهر خود برورقه و گلشاه و لیلی و مجنون نظر داشته است. (نزاری: ۱۳۹۲، ۱۱۳). وی در این مثنوی به عشق چنین می‌نگرد.

۲-۱- عشق و رهایی ازمنیت:

در نظر سراینده عشق بوته آزمایش مرد است و او را پالایش می‌کند، به طلای ناب بدل می‌نماید و به ندیدن منیت خود رهنمون می‌سازد، سپس او را از نظر اخلاقی و درونی می‌پالاید و ترک خود پسندی و غرور می‌کند و این درک درست از تعلیم عشق راهی به سوی شناخت فردی است.

نگردد مرد ره بی‌امتحان مرد قیاس مرد خود ز این جا توان کرد
 تو را تا دوست و نستاند از خویش به خود مشغول را کی داند از خویش
 زرار چه پاک شد در بوته خوش خوش شود پاکیزه تر هر بار از آتش
 (همان: ۹-۵۶۴۷)

طریق عشق بحری پر نهنگ است به اول وهله ترک نام و ننگ است
 همه حالات دنیا بازجویی به نام و ننگ در بند است گویی
 (همان: ۷-۱۳۱۶)

فرد در این مرحله گویا از خود تهی است و هرگز به نام و ننگ توجه نمی‌کند زیرا تمام مشکلات بشریت نگرستن به نام و ننگ توسط افراد است.

۲-۲- نیروی عشق و سفارش به آن:

نزاری برای ذات عشق قدرتی بسیار عجیب متصور است و توانی در عاشق پدید می‌آورد که با یک سیلی می‌تواند فیلی را از پای در آورد و نیرویی بر عاشق افزون می‌کند که در تصور نمی‌گنجد و یا کوهی را می‌تواند از بنیان بر اندازد. شاعر مخاطب خود را بر عشق سفارشی کند تا بتواند این نیروی درونی را به دست آورد یعنی شاعر موافق عشق است.

عجب نبود ز عاشق چون شود مست اگر پیلی ز یک سیلی کند پست
 چه گویم چون نخوردی زخم عشاق ندانی قطع و فصل تیغ براق
 (نزاری قهستانی، ۱۳۹۴: ب۱۴-۱۸۱۳)

عجب کاری است کار عشق بازی اگر عاشق نباشد کیست غازی
 اگر دانی ندای عشق بودن توانی کوه را از جا ربودن
 (همان: ۵-۴۷۳۴)

۳-۲ نکوهش عشق:

نزاری با اینکه برای عشق ارزش و احترام زیادی قائل است اما گویا در دوراهی پذیرش و رد عشق گرفتار است، خواننده را نصیحت می کند که با عشق پیوندی نداشته باشد زیرا ثمره آن بدنامی و بی بنیادی است و در چشم عوام خوار گشتن است. او داستان خسرو و شیرین را یاد آوری می کند که با وجود عشق چگونه بی قراری بر وجود ایشان غالب می گردد و آرامش از او ربوده می گردد.

اگر خواهی که از من بشنوی پند برو با عشق هرگز در میبوند
 که از بنیاد و بیخت بر کند عشق میان خلق بدنامت کند عشق
 ز خواب و خور سخن گفتن چه کار است که در جان نیست هم گر خود هزار است
 (همان: ۹-۵۲۸۸)

نباید بر پی دل رفت چندان که انگشت خرد ماند به دندان
 چو بر دنبال دل می رفت پرویز نمی یارست ساکن شد چو شبیدیز
 (همان: ۳-۹۴۴۲)

۳- محمد عصار تبریزی در منظومه مهر و مشتری:

شمس الدین محمد عصار تبریزی از عرفا و شعرای قرن هشتم به شمار می رود تخلص وی «عصار» بوده است و در تبریز به دنیا می آید اما سال تولد او به درستی معلوم نیست.
 بسای عصار ازین گفتار بسیار که مستحسن نباشد قول مکتار

(عصار تبریزی، ۱۳۷۵: ۲۶)

بسیاری از نوشته‌ها اسم وی را ملامحمد، شیخ محمد و یا احمد عصار تبریزی عنوان کرده‌اند. صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران نوشته است که نامی از پدر وی نیافته‌ام. (صفا، ۱۳۷۱: ج ۲ و ۳، ۱۰۲۳) ولی نام پدر او را بر اساس دست نوشته‌ها محمد می‌دانند. وی در تصوف و علوم عقلی و ریاضیات زبردست بوده است در آغاز زندگی به صنعت عصارى اشتغال داشته و در مقدمه جوانی به تحصیل کمالات نفسانی و فضایل پرداخته است. (ایمانی، ۱۳۹۴: ۲۱). سال وفات او را سال‌های ۷۷۲، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۹۲ نوشته‌اند که هیچ یک از این سال‌ها به درستی معلوم نیست. وی بعد از مرگ در چرانداب در کنار استادش عبدالصمد تبریزی به خاک سپرده می‌شود (کربلایی، ۱۳۴۴: ۳۶۳).

منظومه عاشقانه مهر و مشتری مهمترین اثر وی به شمار می‌آید که مشتمل بر ۵۰۹۵ بیت می‌باشد و به وزن خسرو و شیرین سروده شده است. در این منظومه: دوستی، صداقت و رستگاری و عشق و محبت و عدالت با رویکردی تعلیمی موج می‌زند.

نورالدین عبد الرحمن جامی این کتاب را دیده و در مورد او نوشته است: « این مرد روی مردم تبریز را سپید کرده محال است کسی در این بحر سخنی بدین خوبی تواند گفت» (جامی، ۱۳۶۷: ۹۹)

او علاقه زیادی به ایران باستان دارد کما اینکه می‌بینیم اسامی خاصی که انتخاب می‌کند، ناهید، مهر و مشتری و ... همه حکایت از علاقه وی به ایران باستان دارد. عصار فردی است که به جبر مطلق و تقدیر اعتقادی کامل دارد (مصطفوی، ۱۳۷۵: ۲۸ مقدمه)

۱-۳- عشق، معنی‌گرایی و تضاد با نفس:

در منظومه مهر و مشتری شاعر از راه تعلیم وقتی به کلمه عشق می‌رسد خواننده را به این نکته فرا می‌خواند که اگر قدری هوش و فهم در وجود دارد و اهل معنی و نگرشی عمیق باشد به عاشقان حقیقی شهوت پرست نگوید و شهوت پیشگان را با کلمه عاشق خطاب ننماید زیرا عشق جدای شهوت است و عشق عالم معنی است و در تعریف نمی‌گنجد و داستان اعما و پیل

مولوی را خاطر نشان می کند که هرکسی از گمان و فهم خود آن را توصیف می کند و توصیه می کند خواننده در صورت و ظاهر سیر نکند زیرا صورت پرستان از معنی بیخبراند و درک درستی برای عشق متصور نیستند.

بیا بشنو ز من گر هوشیاری که اهل عشق چون کردند یاری
 که تا چون سوی معنی راه جویی به شهوت پیشگان عاشق نگویی
 نگردد جمع هوشیاری و مستی چنان چون عشق با شهوت پرستی
 اگر خواهی که این معنی بدانی نگه کن تا به صورت و انمانی
 که هر کس کو به صورت گشت پا بست کجا او را چنین معنی دهد دست
 بسی کس عشق را کرده است تعریف در آن معنی رسایل کرده تالیف
 به قدر فکر خود عقدی گشوده به وسع فهم خود راهی نموده
 یقین می دان که یکسر قال و قیل است حدیث زمره عمیا و پیل است
 بجز مطلوب و معشوق حقیقی که داند معنی عشق از دقیقی
 (عصار تبریزی، ۱۳۷۵: ۴۶-۴۷۳۸)

۲-۳- عشق و گذشت:

عشق حقیقی عاشق را فدای معشوق می کند و عاشقان برای خود هیچ منیتی قایل نیست اند بنابراین گذشت و از جان گذشتن را سر لوحه خود قرار می دهد و در راهی که می پیماید دچار هیچ شک و تردیدی نمی شوند. در این جا شاعر از راه تعلیم از جان گذشتن و ترک خودی خود کردن در راه عشق را تعلیم می دهد و می گوید می بایست غرق دریای عشق شد تا گوهری لایق عاشقان به دست آورد و از تن پروران و راحت طلبان در این راه کاری ساخته نیست خام و بی غم بودن شرط رهروی نیست چرا که وقتی عاشق راستین مشتاق معشوق می شود حتی دریای زهر را مانند عسل می نوشد و از سرزنش خار مگیلان غم نمی خورد.

دلا از جان گذر کن در غم عشق که تا یابی گذر بر عالم عشق
 به ترک سر بگو تا بر سر آیی ببند این در مگر زان در در آیی

به سر باید که در دریا شتابی اگر خواهی که این گوهر بیابی
 ز رعنایان تن پرور چه آید در این ره پردلی جانباز باید
 که چون دریای شوق او زند جوش بنوشد بحرهای زهر چون نوش
 (عصار تبریزی، ۱۳۷۵: ۹۲-۱۲۸۸)

در جایی دیگر می آورد که عاشقان حقیقی ابتدا خودی خود را از بین می برند ، کسی
 می تواند در مذهب رندان گردن فرازی کند که هستی خود را مثل شمع برای معشوق سوزانده
 باشد.

طریق عشق چون گیرد کسی پیش نهد پای نخستین بر سر خویش
 کسی در بزم رندان گردن افراخت که چون شمع از برای یار سر باخت
 (همان: ۱۲-۱۲۱۱)

۳-۳- عشق و پختگی و کمال:

در مسیر رسیدن به غایت و هدف سختی‌هایی مقابل عاشق است و شاعر توصیه می کند
 عاشق از سختی‌ها اندیشه ننماید زیرا همیشه نوش با نیش همراه است.

بنه در ره قدم وز سر میندیش که گل با خار باشد نوش با نیش
 عشق به معشوق جانبازی محض است و چه بسا آدمی را مجبور می سازد که از هر خس و
 خاشاکی زخمی بخورد ورنجی ببرد بنابراین اگر هدف مشخص باشد پروای هیچ کدام وجود
 ندارد.

خوشا در پای عشق دوست مردن به رغبت در هوایش جان سپردن
 ز تیغ هر خسی زخمی کشیدن ز هر ناجنس دون زهری چشیدن
 ز جور خاک پاشان روی بر خاک ز دست هرزه گردان پیرهن چاک
 ز زخم تیز طبعان رنج بردن ز تیغ سرداران زخم خورد
 (همان: ۸۳-۱۱۸۰)

۴-۳- عشق و اراده و استواری:

در راه رسیدن به معشوق ثابت قدم بودن شرط بسیار مهمی است زیرا این راه سختی‌ها و ملالت‌های بسیاری دارد و در کل سرکش و خونی است و بیرونیان را از راه می‌گریزند. اینگونه خواننده را توصیه می‌کند که با اراده ای قوی به سمت عشق حرکت کند. دلاره سوی کوی عشق ورزی توانی برد اگر بر خود نلرزی (همان: ۱۹۱۸)

۴-۳-۵- عشق و کرامات:

عشق اگر حقیقی باشد بسیاری از حالات و صفات را به انسان هدیه می‌دهد و بسیاری از صفات مذموم را از انسان باز می‌ستاند حال یکی از صفاتی که به عاشقان حقیقی عطا می‌کند کشف و کرامات است زیرا عشق در این میان خالی از هر گونه شبهات است. گویا به صورت پوشیده مخاطب را به عشق توصیه می‌کند و تعلیم بر درک درست از عشق می‌دارد. چو باشد عشق خالی از شوایب کند اظهار حالات عجایب چو عاشق سیر یابد بر مقامات از او ظاهر شود کشف و کرامات (همان: ۶۷-۷۶۶)

۴-۳-۶- عشق و راستی:

عشق حقیقت خود پرستی و پندار و بود و نبود را از انسان می‌گیرد به گونه‌ای از خامی به پختگی و سوختن می‌کشاند که غرق در معشوق می‌گردد و از خیال خام بیرون رفتن انسان و به حقیقت نگریستن آموزه تعلیمی است. خوشا وقتا که دست عشق و مستی بدرد خرقة پندار و هستی (همان: ۵۲۶)

۴- خواجهی کرمانی در منظومه غنایی گل و نوروز:

او ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی متخلص به خواجه از شعرای بلند آوازه قرن هشتم به شمار می‌رود دولتشاه سمرقندی وی را ملک الفضلا و از بزرگ زادگان کرمان خوانده

است و به او لقب نخلبند شعرا داده است بنا به گفته خود وی در مثنوی گل و نوروز در سال ۶۸۹ هجری در کرمان به دنیا آمده است. (صفا، ۱۳۷۱: ۸۹۰-۸۸۶). وفات او بنا به گفته‌های مختلف تاریخ نویسان بین سال‌های ۷۵۳ تا ۷۲۶ و تاریخ‌های دیگر ذکر کرده‌اند که به درستی مشخص نیست.

گل و نوروزداستان عشق شاه زاده‌ای به نام نوروز با گل دختر پادشاه روم است خواجه اصل این داستان را از هند می‌داند که مشتمل بر ۵۳۰۲ بیت بوده است که منظومه مهر و مشتری عصار تبریزی به تقلید از این کتاب سروده شده است. این کتاب به شیوه داستان در داستان سروده شده است یعنی در پیکره داستان اصلی داستان‌های کوتاه دیگری گنجانده شده است. (داستان مهر و مهربان، بهزاد و پرزاد، کمال و جمال) (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۸۶-۶۷۹)

۱- ۴- عشق، گرفتاری و سختی:

خواجه به منع عشق زمینی و مجازی پرداخته است و از خطرات و مشکلات آن خواننده را بیم می‌دهد وی روندگان راه عشق را بیخودبودن از خود می‌داند و عشق را علت گرفتاری بیژن در چاه ظلمانی می‌بیند و از نظر درونی با عشق مخالف است و مخاطب را از راه تعلیم منع عشق می‌کند.

مرو این راه تا از ره نیفتی نگریدی بیخود و در چه نیفتی
چو ذوق شکر شیرین بدانی نام آن چو طایخسرو جان شیرین برفشانی
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۴۰-۵۳۹)

نباید ز آتش دل رفت بر باد که بیژن در چه از دست دل افتاد
(همان: ۸۲۳)

شاعر راه عشق را ناپایان می‌داند و بسیار کشتی‌هایی را که دریای عشق غرق کرده‌اند و نشان دوست داری معشوق را جان سپاری معرفی می‌کند.

طریق عشق پایانی ندارد کسی کو دل ندارد جان ندارد
بسی کشتی در این دریا نگون شد که هیچ آوازه برنامد که چون شد

(همان: ۶-۹۳۵)

مکن برگرد از این راه خطرناک چه ریزی آب رخ بیهوده بر خاک

(همان: ۹۳۲)

چه خوش گفته است آن جانباز غازی که کار عشق بازی نیست بازی

(همان: ۹۷۹)

که دل داده حدیث جان نداند کسی کو دل دهد جان برفشاند

در این دریا بسی رفتند چون ما که نامد ساحل این ورطه پیدا

(همان: ۴-۱۷۸۳)

۲-۴- عشق وشادمانی:

شاعر عشق را مختص راهروان راستین می داند و به گونه ای عشق آسمانی را پذیرفته است و عقل را در مقابل عشق عاجز می بیند و نظر افلاطون که را عشق وسیله ای برای شادمانی عاشق می آورد نزدیک می شود، در یک جای توصیه به عشق می کند آنجا که وجود معشوق غم را از چهره می زداید.

طریق عشق راه رهروان است ولیکن تحفه این ره روان است

دل مشتاق درمانی ندارد سر عشاق سامانی ندارد

نداند عقل سر عشق بازی چو هندو معنی الفاظ تازی

(همان: ۷-۱۹۷۵)

اگر داری سر سودای یاری چه غم داری چو داری غم گساری

(همان: ۲۰۵۰)

۵- امین احمد صافی در منظومه غنایی بهرام و گلندام:

داستان بهرام و گلندام اثری از شاعری ناشناخته است اگر چه در پایان مثنوی خود را امین

الدین صافی معرفی می کند برخی همانند آقا بزرگ تهرانی و سعید نفیسی این کتاب را به

کاتبی نیشابوری منسوب می کنند اما دولت شاه سمرقندی از شاعری به نام نزل آبادی سخن

می گوید که شاید همان محمد نزل آبادی شاعر منظومه جمال و جلال باشد. در هر حال این کتاب ۳۰۴۹ بیت دارد و وقتی از بهرام و گلندام سخن می گوید بهرام هیچ شباهتی با بهرام گور نداشته و ندارد و تنها یک شباهت اسمی است. (ذوالفقاری: ۱۳۸۶، ۲۰-۱۷).

۱- ۵- عشق و سختی:

آموزه اخلاقی این شاعر در رویارویی با عشق رنج و سختی است و گویا خواننده را از عشق برحذر می دارد زیرا هیچ نصیبی جز اشک و رخ زرد برای عاشق وجود ندارد. طریق عشق بازی رنج و درد است نشان اشک سرخ و روی زرد است (امین احمد صافی، ۱۳۸۶: ۱۸۹۶)

۶- خواجه مسعود قمی در منظومه یوسف و زلیخا:

خواجه مسعود قمی از شاعران قرن نهم هجری است (مرگ ۸۹۰) در قم به دنیا می آید و روزگاری در قم مقام کلانتری داشته و گاهی به قضاوت می پرداخته است از این روی به قاضی مسعود معروف است اما وی در تبریز و هرات هم زندگی می کرده است وی در هرات نزد امیر علی شیر نوایی مقامی بالا داشته است به درستی از تولد خواجه مسعود اطلاعی در دست نیست و تولد او را یکی از دهه های اول سده نهم می دانند اما اجداد او از ترکان آذربایجان به شمار می رفته اند از این رو او به مسعود ترکمان هم معروف بوده است. (آل داود: ۱۳۶۹: ۱۱-۱۳)

از آثار او می توان به مناظره شمس و قمر اشاره کرد که آن را می توان اثری بزمی به حساب آورد و بر وزن خسرو و شیرین سروده شده است اما ماخذ داستان به درستی مشخص نیست. (آل داود، ۱۳۶۹: ۲۱-۱۸)

این مناظره ۲۰۵۸ بیت دارد و فلاحی در رساله « منظومه های رمزی و تمثیلی در ادب فارسی » این مناظره را عرفانی خوانده است. (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۵۶۵) آنچه از این کتاب بر می آید سرانجام این مناظره مشخص نمی شود و به درستی معلوم نیست.

۱-۶- عشق، سختی و منع آن:

خواجه مسعود قمی در این مناظره بین شمس و قمر از زبان شمس می گوید که در راه عشق هر لحظه صد زوال وجود دارد و از سختی های آن متذکر می شود که چگونه شراب و عاشقی خرد را از بین می برند و توصیه به نگاه داشتن دل از قید عشق می نماید و تعلیم می دهد.

شراب و عاشقی دست از خرد برد
حجاب از خانه دل رخت خود برد
(مسعود قمی، ۱۳۶۹: ۲۵۸)

نباشد عاشقی کاری به سامان
پراز خار است ره گرد آردامان
به دام عشق صد همچون تو صید است
دل خود را نگه دار این چه قید است
(همان: ۲۶۱)

۲-۶- عشق، ترک تعلقات و منیت:

شاعر در اینجا خواننده را از راه تعلیم گویا به تفکر وامی دارد که به راه عشق رفتن ترک خود گفتن است و تا چنین نباشد به دوست راه نمی یابد این جاست که مخاطب از این نکته تعلیمی یا تشویق را می پذیرد و یا به تحذیر گرایش می یابد.

به راه عشق هر دم صد زوال است
بین مجنون مسکین را چه حال است
کسی تا ترک خان و مان نگیرد
سگان دوست را مهمان نگیرد
(همان: ۲۶۱)

در حالات عشق مجازی می گوید که درد بی قراری فراوان است و دلی که در بند خود باشد دین نمی شناسد اگر چه که با زبان صفت بلا را نمی توان گفت اما اینگونه عشق بلایی بیشتر و مخرب تر از دیگر بلاهای روزگار است.

عنان دل ز دست ار می گذاری
تو می دانی و درد بی قراری
دل از تسکین و تمکینت برآرد
چه می گویم دل که از دینت برآرد

بلا هر چند بیرون از بیان است بلای دل چه گویم بیش از آن است
(همان: ۲۵۳)

۷- سلیمی جرونی در منظومه شیرین و فرهاد:

وی یکی از پیروان نظامی در قرن نهم هجری است متخلص به سلیمی اما از اسم او هیچ اطلاعی نیست. نخستین بار ایرج افشار از وی نام برده است اما وی در جرون و گمرون (بندرعباس) می‌زیسته است.

سلیمی در شیراز به دیدار مولانا همام الدین می‌رود غزل هایش را برای همام الدین می‌خواند و مورد تحسین او قرار می‌گیرد و او را تشویق می‌کند که به شیوه مخزن الاسرار نظامی شعر بگوید و بعد از وقفه سی ساله روی به سرودن کتاب شیرین و فرهاد می‌آورد.

از آثار او می‌توان به کتابهای منبع الاطوار و شیرین و فرهاد اشاره کرد که از منبع الاطوار اثری باقی نمانده است. اما کتاب شیرین و فرهاد در دست است. این کتاب در ۳۵۶۹ بیت سروده شده است شاعر نام‌هایی دیگر از جمله عشق نامه، زبور پارسی، نور ذوالجلال بر این کتاب می‌گذارد این کتاب جدای داستان عشق حاوی مطالبی از جمله ضرب المثل‌های دلکش و لغاتی که مخصوص به جنوب از جمله نخل، خرما، رطب و با همین کلمات گاهی معانی دلکشی می‌سازد. کتاب شیرین و فرهاد تقدیم به سلغر شاه یکی از ملوک هرمز (جرون) می‌شود. (جرونی، ۱۳۸۲: مقدمه، ۳۵-۱۸)

۷-۱- تشویق به عشق و ارزشمندی آن:

در منظومه‌های عاشقانه کلمه عشق به صورتی عجیب به کار رفته است گاهی این عشق آنچنان آسمانی و با ارزش می‌گردد که یک لحظه عاشقانه زندگی کردن با داشتن تمام دنیا برابری می‌کند و کل ذرات هستی را در مقام عشق می‌بیند و مقصود از آفرینش را عشق معرفی می‌کند و آن را حیات جاودانی می‌داند. خواننده را تشویق به عشق می‌کند زیرا تنها راه جاودانگی داشتن عشق است و مقصود از آفرینش جهان وجود عشق بوده است پس نبود عشق

در وجود انسان را به افسردگی برف گونه مانند می کند و اینگونه است که تعلیم بر عشق دارد

مباش از عشق خالی یک زمانی که یک دم زو همی ارزد جهانی
 مبین جز مهر عشق از کل ذرات که در عشق است عقل عاقلان مات
 (جرونی، ۱۳۸۲: ۶۹-۶۸-۲۰۶۸)

مبین اندر جان جز عشق موجود که نبود در جهان جز عشق مقصود
 (همان: ۳۴۹۱)

مباش از عشق خالی تا توانی که عشق آمد حیات جاودانی
 مبین جز عشق چیزی کان نه نیکوست که عالم نیست جز آینه دوست
 مشو چون برف و یخ در ره فسرده که باشد آدمی بی عشق مرده
 (همان: ۸۵-۳۴۸۳)

۲-۲- عشق و دوری از طمع، حرص و منیت:

در جریان عشق انسان جز زیبایی چیزی نمی بیند و اگر شاعری از عشق سخن می گوید می خواهد که زیبایی های انسانی را به رخ بکشد پس عشق مقام نمی شناسد پادشاهی و گدایی در مکتب عشق یکسانند و اگر چیزی به نام حرص و طمع وجود داشته باشد نام عشق بر آن نمی نهند و از نظر شاعر مطرود است.

بدان کانجا که باشد شرط یاری نه شاهی گنجند نه شهر یاری
 به کوی عشق شاهی در نگنجند غم ملک و سپاهی نگنجند
 اگر باشد طمع شاهی گدایی است طمع یک سو نهادن پادشاهی است
 (همان: ۱۹-۲۴۱۷)

با توضیحاتی که گفته شد عشق با منیت بسیار در تضاد است و خودبینی را بر نمی تابد و خود دیدن را گناه می داند چنین است که شاعر تعلیم بر عشق می دهد زیرا در یک کلام عشق با صفات مضموم در تضاد است.

به دین حق خود دیدن گناه است ز تو تا عشق صد فرسنگ راه است
(همان: ۲۴۰۷)

نتیجه گیری:

با بررسی جنبه تعلیمی واژه عشق در قرنهای هفتم تا نهم جدول زیر به دست می آید.

مفاهیم تعلیمی واژه عشق در قرن هشتم	مفاهیم تعلیمی واژه عشق در قرن نهم
نیروی عشق و سفارش بدان	عشق و ترک منیت
عشق ورهایی از منیت	تشویق به عشق و ارزشمندی آن
عشق، معنی گرایی و تضاد با نفس	عشق و دوری از طمع
عشق و گذشت	عشق و سختی
عشق و کمال	
عشق و اراده	
عشق و راستی	
عشق و شادمانی	
عشق و سختی	
نکوهش عشق	

در منظومه های عاشقانه این دو قرن سرایندگان در وجه نخست مخاطب را با خلق منظومه های غنایی به عشق تشویق می کنند ولی وقتی به واژه عشق می نگریم چنین بر می آید که عشق از لحاظ اخلاقی راهی برای رهایی از منیت و رسیدن به کمال و بالا رفتن اراده انسانی است و عشق کیمیای انسانیت است زیرا در آن راستی و درستی و دور گشتن از طمع است گوشزد شده است به گونه ای که عشق بوته آزمون انسان است البته در دو جا دو تن از سرایندگان به تحذیر مخاطب و بیم از عشق کوشیده اند.

اما در منظومه های غنایی عشق را فراتر از آرزوهای نفسانی می دانند یعنی عشقی که از آن سخن گفته اند نوعی عشق رمانتیک بر اساس تناسب روحی استوار بوده و پلی است که انسان

را به حقیقت والای انسانی یعنی گذشت وایثار می رساند و انسان را به فرشتگی جدای در نظر گرفتن جنبه های نفسانی فرا می خواند .

جدای این در این دو قرن در رودرویی با واژه عشق شاعران خوانندگان خود را به مفاهیم عمیق و انتزاعی انسانی رهنمون ساخته اند به صورتی که شاعر قرن هشتم به صورتی عمیق تر به واژه عشق نظر دارد و تاکید آن در تعلیم عشق بیشتر است کما اینکه می بینیم در قرون هفت و هشت اوج شعر عاشقان عارفانه است اما در مقابل شاعران قرن نهم بسامد های تأکیدی و تعلیمی در مقابل این واژه کمتر به چشم می خورد و شاعران سطحی تر به این مفهوم نگریده اند . در هر حال منظومه های غنایی مخصوصاً عشق به مانند انواع دیگر ادبی راهی است که آدمی را به شناخت هرچه بهتر از خود فرا می خواند و در این میان سراینده گان این دو قرن در تعلیم و توصیه به عشق از رسالت خود فرو گذار نشده اند و در کل با دید مثبت به این کلمه نگریده اند..

منابع :

- افلاطون، (۱۳۸۵) **ضیافت**، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: نشر جامی
- بورگل، کریستفر (۱۳۷۴) **منظومه عاشقانه**، تهران، نشر دانش
- التهانوی، محمد علی بن علی، بی تا، **کشاف اصطلاحات فنون**، دارصادر.
- جامی، عبدالرحمان، (۱۳۶۷) **بهارستان**، تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، اطلاعات
- خواجه کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۰) **خمسه خواجه کرمانی**، تصحیح سعید نیاز کرمانی، کرمان، دانشگاه شهید باهنر،
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۹۲) **یکصد منظومه عاشقانه فارسی**، تهران، نشر چرخ .
- سلیمی جرونی، (۱۳۸۲) **شیرین و فرهاد**، تصحیح نجف جوکار، تهران، میراث مکتوب
- صافی، امین احمد (۱۳۸۶) **بهرام و گلندام**، تصحیح حسن ذوالفقاری، تهران: نشر چشمه،
- صفا، ذبیح اله، (۱۳۷۱) تاریخ و ادبیات در ایران ج ۲/۳، تهران، فردوس
- صورتگر، لطفعلی (۱۳۸۴) **منظومه های غنایی ایران**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- خواجه کرمانی، محمود بن علی (۱۳۷۰)، **گل و نوروز**، به اهتمام کمال عینی، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- عصار تبریزی، محمد (۱۳۹۴) **مهر و مشتری**، بهروزایمانی تصویر دست نویس کتانی به عارف حکمت، تبریز، آیدین
- عصار تبریزی، محمد، (۱۳۷۵) **مهر و مشتری**، تصحیح رضا محمد مصطفوی سبزواری، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی،
- عصار تبریزی، (۱۳۷۵) **مهر و مشتری**، تصحیح محمد مصطفوی سبزواری تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی،
- قمی، مسعود، یوسف وزلیخا (۱۳۶۹) یوسف وزلیخا، تصحیح علی آل داود، تهران: آفرینش.
- گوهرین، صادق (۱۳۸۰) **شرح اصلاحات تصوف**، تهران، زوار
- محمدی، کاظم (۱۳۸۱) **چشمه بقا** (سیری در عشق عرفانی) تهران وزارت فرهنگ و ارشاد.
- مدی، ارژنگ (۱۳۷۱) **عشق در ادب فارسی از آغاز تا قرن ششم**، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- نزاری قهستانی، سعد الدین ابن شمس الدین (۱۳۹۴) **ازهر و مزهر**، تصحیح محمود رفیعی، تهران: هیرمند،